

دین و دمکراسی



محمد تقی فاضل میبیدی*

بوده است؛ هر چند پاره‌ای از فیلسوفان آن را تاب داده و پرورانده‌اند. ولی از آنجا که همه افراد بشر، طبیعتاً، این حق را دارند که در سرنوشت اجتماعی خود مشارکت داشته باشند؛ می‌توان گفت که دموکراسی یک نیاز فطری است. و مبنای طبیعی دارد؛ لهذا:

«این اندیشه در سده‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد در آتن شکل کلاسیک به خود گرفت. از اوایل قرن پنجم پیش از میلاد به این سو، یعنی هنگامی که شرط دارا بودن ثروت برای احراز مقامهای دولتی منسوخ شد، هر فرد آتنی در مجلس دارای حقی برابر برای شرکت مستقیم در مباحثات و رأی‌گیری‌ها در مورد قوانین و سیاستهای جامعه و همچنین سهمین شدن در اجرای آنها از طریق قضاوت و عضویت در شورای اجرایی شد.»^۱ تصور یونانیها از دموکراسی، رژیمهایی بود که در آنها شهروندان امکان رسیدن به مقامها و مناصب و مشارکت در مباحث عمومی و تصمیم‌گیری‌های «مجمع» داشته باشند. در تکمیل این دیدگاه، «الگوی مشارکت که سابقه تاریخی آن به زندگی سیاسی در آتن (از ۸۰۰ تا ۵۰۰ ق.م.) برمی‌گردد، متضمن اندیشه دخالت همه جانبه مردم در روند تصمیم‌گیری بوده است. از این دیدگاه، دموکراسی خود آموزشی برای شهروندان محسوب می‌شد.»^۲

طبیعی است که افلاطون فیلسوف نامدار عرفان و سیاست که زادگاهش در شهر آتن است، بحث دموکراسی را پیش کشد و در مدینه قاضله‌ای که در کتاب «جمهوریت» پیش رو دارد، حکومت دموکراسی را مطلوبترین نوع حکومت قلمداد کند. ولی این فیلسوف فکور دولت شهر آتن، ایمانش به دموکراسی دچار خدشه می‌گردد و دموکراسی را در فراروی خود خوشایند و خوش اقبال نمی‌داند. زیرا، «هیئت منصفه دادگاهی که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود، استاد او سقراط را به جرم ترویج نظرات کفرآمیز میان جوانان به مرگ محکوم می‌کند. حکم صادر شده در مورد سقراط واقعه‌ای است که افلاطون پیوسته به آن باز می‌گردد. این که حکم صادره بر درک سیاسی او تأثیری تعیین‌کننده گذاشته بود، نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد.»^۳

در هر صورت، تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، نخستین بار دموکراسی در آتن و یونان باستان و سپس در رم قدیم ظهور نمود. اما پس از آنکه حکومت در رم به دیکتاتوری گرایید، قرن‌ها دموکراسی به فراموشی سپرده شد. در عصر رنسانس و توجه به آثار فلاسفه یونان قدیم، نقطه دموکراسی در دماغ دانشمندان جان گرفت. آثار تجدید حیات آن در اواخر قرن

پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران و گذشت بیش از دو دهه از آن، این پرسش همواره مطرح است که آیا دین با پدیده دموکراسی همخوانی دارد و می‌توان در یک جامعه دینی که انسانها در دایره تکلیف زندگی می‌کنند، نهال دموکراسی را در آن بنا نهاد و آیا در یک نظام دینی که برخی، حاکمان را، علی‌القاعده، منصوب از جهان لاهوت می‌دانند، می‌توان مردم سالاری را، به عنوان یک فلسفه سیاسی، مبنای مشروعیت نظام قرار داد. به نظر می‌رسد چنین سوالی به تازگیها بر سر زبان و نوک قلم نیامده است؛ بلکه این پرسشها در جهان غرب، پس از رنسانس و زایش تجدد، بر سر زبانها افتاد و اندیشمندان آن دیار، به خاطر ستمهایی که از حاکمیت روحانیون و حکومت و پاپها دیده بودند، غالباً پاسخ پرسش فوق را «منفی» می‌دانستند و چون دین را با عینک کلیسایی نگاه می‌کردند، اگر آن را در تباین با دموکراسی نمی‌دیدند، دست کم آن را در تغایر می‌دانستند. در این جا برای ورود در بحث، نخست باید معنای دموکراسی را بدانیم و در پی آن باز یابیم که این اندیشه از کجا سرچشمه گرفته است و در نهایت نسبت آن را با دین، به طور اعم، و به خصوص اسلام، مورد مذاقه قرار دهیم.

مفهوم دموکراسی

دموکراسی را، غالباً، به معنای مردم سالاری گرفته‌اند که در برابر اتوکراسی (یکه سالاری)، ارسیتوکراسی (نخبه سالاری) و تئوکراسی (خداسالاری) می‌باشد.

به بیان دیگر دموکراسی به معنای حاکمیت خرد جمعی و یا تصمیم جمعی است که در برابر عقل فردی به کار می‌رود.

«دموکراسی به نوعی تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد. دموکراسی در مفهوم خود بیان‌کننده این آرمان است که تصمیمهایی که بر اجتماع به عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند، باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین کلیه اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند.»^۴ این تعریف بعدها توسط ابراهام لیتکلن رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در نیمه قرن نوزدهم، چنین بسط یافت: «حکومت به وسیله مردم، از سوی مردم، برای مردم».

سرآغاز اندیشه دموکراسی

نمی‌توان ادعا کرد که فلان فیلسوف بنیان‌گذار اندیشه سیاسی دموکراسی

* محقق و پژوهشگر از حوزه علمیه قم.

است و به گفته ارسطو: «دولت یا جامعه سیاسی، طبعاً مهمتر از افراد خانواده و فرد است. هم چنانکه کل مهمتر از جزء است، خانواده و فرد اجزاء لازم شهرند و تابع کل.» انسان به عنوان شهروند در دولت شهر، کسی است که در تصمیم‌گیری در امور عمومی جامعه مشارکت دارد و متناوباً در اعمال قدرت نیز شرکت می‌کند. در غیر این صورت انسان، جز حیوان زبان بسته‌ای نخواهد بود.^۱

ب: نظارت عمومی

پس از این که مردم حاکمان را به عنوان نماینده خود برگزیدند، نوبت به نظارت مردم می‌رسد. انسانها اگر در مشارکت عمومی، حاکمی را برمی‌گزینند، طبیعی است که باید بر کار او نیز نظارت داشته باشند.

یک از عوامل عمده‌ای که حکومتها را به استبداد می‌کشاند، سلب نظارت عمومی بوده است. و حاکمی که نینتازد در برابر او نیروهای نظاره‌گر وجود دارد و یا بر این یقین باشد که نیروهای نظاره‌گر وجود ندارد، قهراً به استبداد و خودکامگی خواهد گرایید. هر چند برخی، دولت دیکتاتوری را مترادف دولت بی قانون گرفته‌اند و یا گفته‌اند: دیکتاتوری عبارتست از «به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت». و دیکتاتوری حکومت یک نفر است که قدرت خود را نه از راه ارث، بلکه با زور، یا رضایت یا ترکیبی از آنها به دست آورده است. دیکتاتوری دارای حاکمیت مطلق است، تعیین همه قدرت سیاسی در نهایت از اراده او بر می‌آید و گستره آن هم نامحدود است. همچنین دیکتاتوری به روایی دلخواه یا صنوبر فرمان و نه بر پایه قانون، به اجرا در می‌آید.^۲

اما نوع مهم دیکتاتوری آنست که نظارتی بر عملکرد حاکمیت و دولت نباشد و در تعریف دیکتاتوری جدید گفته‌اند: حکومتی که قانون دارد ولی نظارت بر عملکرد وجود ندارد.

بهترین معادل برای نظارت عمومی همان قانون امر به معروف و نهی از منکر است که در آیات کریمه قرآن و سنن معصومین تجلی یافته است. برخی بر آنند که مراد از امر به معروف و نهی از منکر، همان برخوردهایی است که در سطح هر گذری باید با برخی شهروندانی که به نظر می‌رسد پلای را کج نهاده‌اند، انجام شود. باید گفت چنین تلقی از این قانون مهم دینی و عقلی یک تلقی سبک و انحرافی است. و عمده راهبرد امر به معروف و نهی از منکر در رده حاکمان است که خطا و خیانت هر یک از مسئولین ممکن است جامعه را به فساد بکشاند. به فرموده پیامبر: دو صنف از امت هرگاه فاسد شوند، جامعه را به فساد می‌کشاند، یکی علماء و دیگری حاکمان. حضرت علی (ع) در آخرین وصیت خود به همه پیروانش فرمود: لا تنزکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فیولی علیکم اشراکم، دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر را رها نسازید، زیرا بدان شما بر شما مسلط خواهند شد.^۳ و همچنین در ادبیات دینی «تصحیح پیشوایان» فرضی است و یا به اصطلاح «کلمه حق» است که در ردیف جهاد در راه خدا قلمداد گشته است.

در نظام دموکراسی حاکمان هیچ حقی از بالا ندارند و مبانی مشروعیت آنان از خواست و اراده مردم است. مردم هستند که حکومت را انتخاب می‌کنند و باز مردم هستند که حکومت را تغییر می‌دهند

هفدهم میلادی (۱۶۸۸) در انگلستان با تعبیه مهارهایی بر قدرت پادشاه مستبد و قبولاندن بعضی حقوق برای فرد، پدیدار شد و سرانجام با انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، تولد آن قطعیت یافت و دامنه توسعه آن به تدریج جهانگیر شد.^۴

مؤلفه‌های دموکراسی

الف: مشارکت مردمی

دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی که بر اغلب کشورهای جهان، هر چند به اسم، حاکم است، دارای اصول و مؤلفه‌هایی است که بدون هر یک از آنها نمی‌توان نام دموکراسی بر آن نهاد. و می‌توان گفت این اصول، روح و جوهر دموکراسی را تشکیل می‌دهد. چنانکه از مفهوم دموکراسی نمایان گشت، دخالت مردم در سرنوشت اجتماعی خویش از امور قطری و از پایه‌های دموکراسی است. اقتدار آدمیان در برابر اقتدار حاکمان سخنی است که در دولت شهرهای یونان مطرح بوده است و از روزی که بشر زندگی جمعی را اختیار کرده است، بر سر مفهوم «اقتدار» نزاع داشته است که آیا اصل اقتدار از آن مردم است که به حاکم انتقال می‌دهند و یا واگذار می‌کنند و یا اصل اقتدار از آن حاکمان است که ذاتی خود می‌دانند و یا از جهان لاهوت ستانده‌اند.

در نظام دموکراسی حاکمان هیچ حقی از بالا ندارند و مبانی مشروعیت آنان از خواست و اراده مردم است. مردم هستند که حکومت را انتخاب می‌کنند و باز مردم هستند که حکومت را تغییر می‌دهند. طبیعی است در نظامهایی که خواست مردم حکومت می‌کند، انقلاب و کشتار معنا ندارد؛ زیرا وقتی مردم می‌توانند حکومت خود را با رأی «عدم اعتماد» یا از راه دادن رأی تغییر دهند، دلیلی ندارد که علیه حکومت در قدرت، دست به خشونت بزنند. دموکراسی با کوشش برای از بین بردن نابرابریهای اقتصادی، نارضایتی احتمالی را از بین می‌برد و جامعه را از انقلاب مصون نگاه می‌دارد.

از خواص مهم مشارکت مردم، به خاطر رقابتهای سیاسی که به وجود می‌آورد، این است که نمی‌گذارد حس قدرت‌طلبی در طبقه حاکمه به وجود آید.

و از سویی به گفته میل^۵: «دموکراسی بهتر از دیگر حکومتها، شکل بهتر و عالیتر خصلت ملی را بوجود می‌آورد.» و دموکراسی فکر و اراده مردم را بارور می‌کند، از آنها مساعدت می‌خواهد و از این راه به توسعه استعدادهای آنها به عنوان یک شخص کمک می‌کند. جالب اینجاست که مرحوم امام خمینی دموکراسی اسلامی را کاملتر از دموکراسی غرب می‌داند، زیرا معتقد است که حاکمیت مردم در نظام اسلامی از غرب قویتر است.

«ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست، مشابه باشد. اما آن دموکراسی که ما می‌خواهیم به وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام از دموکراسی غرب کامل‌تر است.»^۶ این سخنان دلیل بر این است که اصل قدرت متعلق به همه مردم است؛ پس حکومت باید به مردم سپرده شود. و این سخنی است که در عرف سیاسی مردم رواج داشته است و مردم سعی داشته‌اند، تا حاکمان را نماینده خود بدانند و با این وسیله راه قدرت را تحدید نمایند. بنابراین، اصل حاکمیت مردمی از اصول مهم دموکراسی است و این به رسمیت شناختن یکی از حقوق طبیعی مردم است. به گفته پریس: «حاکمیت مردم پایه و رمز دموکراسی است.» این اندیشه، تکامل یافته اندیشه فلاسفه یونان است که می‌گفتند نهاد یا نهادهای سیاسی برتر از نهادهای اجتماعی

یکی از اهداف مهمی که در حاکمیت ملی دنبال می‌شود، نفی تمرکز قدرت و توزیع آن می‌باشد. در گذشته اگر شاهان و نخبگان و ولیعهدان بر مردم قدرت می‌راندند، در دموکراسی و حاکمیت ملی، این نوع حکومتها مشروع و مقبول نمی‌باشد

دولت، حقیقت دارند. اگر آدمی را عقیده بر این باشد که کرامت و عزت انسانی در دو بال آزادی و اندیشه است و رسالت ادیان و انبیاء عظام، برای رشد و بالندگی این دو ویژگی در انسان است و در نظامهای مشارکتی و چند حزبی و پارلمانی و جمهوری، عزت و کرامت انسانی بیشتر محفوظ می‌ماند، چرا باید نظرات مختلف سیاسی و تکثرگرایی را با دین در تعارض دانست؟

برابری

از اصول مهم دموکراسی این است که انسانها دارای ارزش ذاتی یکسان هستند و حقوق مدنی آدمیان برابر است. و در نظام دموکراسی نمی‌توان میان حقوق آدمیان تبعیض و تفاوت قایل شد و رنگ، نژاد، مذهب و عقیده حقوق برتری را باعث نمی‌شود. از نگاه اسلام اگر کسی دارای تقوای بیشتر، علم بیشتر و جهاد بیشتر بود، دارای ارزش و کرامت بیشتری است. ان اگر مکرم عند الله اتقیکم^{۱۳} ولی صاحب حقوق مدنی بیشتری نخواهد شد.

«قرآن انسان را صرف نظر از عقاید و موقعیت سیاسی اش می‌شناسد ولی لغتی برای شهروند ندارد... هر قدر هم که حقوق سیاسی فرد در منابع سنتی فکر سیاسی اسلام بی تعریف مانده یا تعریف شده باشد، موقعیت خود انسان در وضع قبل از اجتماعیش، در قرآن به عنوان «خليفة خدا در روی زمین» (سوره ۲، آیه ۳۰) ستوده شده است.^{۱۴}»

ممکن است برخی این پرسش را پیش رو نهند که در احکام فقهی اسلام، میان شهروندان تفاوت در حقوق وجود دارد و عمده سازمان‌های حقوق بشر بر نظام حقوقی اسلام انتقاد دارند که بین حقوق زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان تفاوت وجود دارد. پاسخ این است:

«که هیچیک از مکاتب سیاسی قایل به مساوات، برابری مطلق را فراهم نمی‌کنند؛ مگر این که معتقد به بهشت خیالی بوده و قصد رسیدن به قدرت سیاسی را نداشته باشد. در زمان ما هر گونه سیستم دموکراتیک ناچار تبعیضهایی به نفع کسانی قایل می‌شود که یک رشته آرمانها، اصول و سمبولهایی که موضوع یک اجماع مقروض هستند پایبندند.»^{۱۵} ولی این پاسخ چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد و در نظام حقوقی اسلام، فتاوای وجود دارد که نسبت به شهروندان غیر مسلمان در پارهای از جهات دارای تفاوت حقوقی است. ولی این تفاوتها قابل اجتهاد مجدد است. و باید دید فتاوای تبعیض حقوقی بین شهروند مسلمان و غیر مسلمان در کدام نظام حقوقی و در چه شرایطی صادر گشته است و آیا این فتاوی دارای تجدید نظر است؟ و اخیراً در بین بعضی مراجع این مسایل مورد اجتهاد مجدد قرار گرفته است.

در نظام دموکراسی، همانطور که مردم اقتدار ملی خویش را به حاکمان، به عنوان وکالت و یا به عنوان ولایت، واگذاری کند، همچنان نظارت بر عملکرد حاکمان از حقوق مسلم آدمیان است، که به گروهی خاص واگذار می‌کنند. در نظام جمهوری اسلامی بخشی از این نظارت به شورای خبرگان رهبری واگذار گشته است؛ ولی این کافی نیست. عمده این است که احاد مردم، این نظارت و در پی آن راهنماییهای دقیق‌تر را به احزاب و انظار کنند و عملاً کار احزاب در یک جامعه دموکراتیک این است که با عقل جمعی، حاکمان را از خطاها و انحرافها باز می‌دارند و دولت را به نقد می‌کشاند و اگر دولتی خود را از دایره نقد و انتقاد بیرون بکشد، سر از دایره استبداد در می‌آورد. لهذا در ادبیات دینی مداحی و مداهنه، به ویژه در برابر حاکمان، مورد نکوهش قرار گرفته است. و برترین جهاد «سخن عدل» است که در برابر حاکم گفته می‌شود.

تکثرگرایی

تکثرگرایی را در ساحت‌های مختلف می‌توان تصور کرد. از نگاه فلسفی، کثرت بر وحدت رجحان دارد؛ زیرا در این نگاه ساخت و شناخت جهان، نیز ساخت و شناخت متکثرانه است. ولی منظور از تکثرگرایی در دموکراسی، تکثرگرایی سیاسی است.

«ریشه این نگرش را می‌توان در اندیشه فلسفی غرب تا فلاسفه یونان باستان دنبال کرد. یکی از موضوعات مهمه مورد علاقه فلاسفه یونانی، سؤال از یکی یا بسیار بود. برخی از فلاسفه همچون امپدوکلس، اناکساگوراس یا اتم‌گرایانی مانند: دموکریت، به گونه‌ها مختلف، معطوف به نظریات کثرت‌گرایانه بودند. در عصر جدید، افرادی مانند ویلیام جیمز آمریکایی با نظریه پراگماتیسمی خود یا ویتگنشتاین با طرح نظریه کثرت‌بازیهای زبانی و همچنین فیلسوفی مانند لیوتار، مجدداً کثرت‌گرایی را از زوایای مختلف در صحنه فلسفه مطرح کردند. (فرهنگ لغت فلسفی کمبریج، ۱۹۹۶، ذیل Pluralism)^{۱۶}»

در این جا سخن بر سر این نیست که آیا تکثرگرایی به نسبت می‌انجامد؟ لهذا باید اندیشه سقراط و افلاطون را زنده نگه داشت که معتقد بودند، حقیقت یکی بیش نیست و نیک و بد مطلق وجود دارد و یا ارسطویی اندیشید و حقایق را تجزیه کرد و با عینکهای مختلف به واقعیات نگاه کرد. از این بحثهای فلسفی عبور کرده و این نکته را مورد مذاقه قرار می‌دهیم که در جهان سیاست نمی‌توان یک فکر راه آن هم در یک فرد، به عنوان حقیقت پذیرفت و همگان را متقاد آن فکر ساخت. به عبارت دیگر حاکمیت نظام تک حزبی و غیر مشروع دانستن افکار و احزابی که بر خلاف تفکر حاکم می‌اندیشند، روی دیگر استبداد است. لهذا باید به سلاقی مختلف و افکار متفاوت میدان داد؛ تا تجربه‌های خود را به کار گیرند و به رقابت حزبی برخیزند. علت وجود فراکسیونهای متفاوت در مجالس مقننه و نظام‌های پارلمانی شاهد این مدعاست. در مجالس قانونگزاری ایران از همان ابتدا فراکسیونهای مختلف چون اعتدالیون و غامیون رقابت داشته و این رقابتها تا دوران استبداد رضا خانی ادامه داشت. و این تکثرگرایی‌های سیاسی جلوی انفجارهای احتمالی را خواهد گرفت؛ چون هر کسی و هر گروهی سخن خود را با آزادی کامل در میان می‌گذارد و از این راه، صواب و یا خطای خود را آشکار می‌کند. اصولاً پذیرفتن نظام پارلمانی، پذیرش یک نوع تکثرگرایی در ساحت سیاسی است. نظریه حاکمیت کثرت‌گرا در برابر نظریه سنتی می‌باشد، که دولت را دارای اختیارات برتر و نامحدود می‌داند. در حاکمیت کثرت‌گرا، گروهها و احزاب به رسمیت شناخته می‌شوند و به اندازه

در این که آیا اسلام با دموکراسی و حاکمیت ملی سازگاری دارد و یا در تعارض است، سخنی است که باید با نگاه تفسیر شناسانه حل کرد؛ و به تعبیر دقیقتر و امروزی‌تر، باید گونه قرائت خود را از اسلام نمودار سازیم. در این جا نمی‌خواهم ذهنیت خاصی را بر اسلام تحمیل کنم. بلکه در یک نگاه کلی، اسلام به عنوان یک مکتب ارزشی و هنجارمند چه نگاهی به بشر دارد؟ پیش از آنکه به تحلیل پاسخ بپردازیم، سخنی را از یکی از اساتید معاصر دانشگاه کلمبیا به قلم آورم:

«اهمیت اسلام بیش از آن چیزی است که در تعابیر سیاسی نوعاً از آن صحبت می‌شود. اسلام دینی است... که صلح، شادی و تأیید اخلاقی را برای آنان که بدان پایبندند به ارمغان می‌آورد...؛ بنابراین باید از نگاه گزینشی به اسلام بپرهیزیم و بنیادگرایی اسلام را در کل جهان اسلام قلمداد نکنیم.»

قطع نظر از این گفتار یاد شده ما اگر به دو منبع اصیل اسلام یعنی: کتاب و سنت رجوع کنیم، روح کلی این دین را سعادت انسان در پرتو عزت و کرامت می‌دانیم. و شک نیست که کرامت انسان پس از عبودیت خداوند به دو اصل عدالت و آزادی است. و این دو اصل از مقوله‌های پیش از دین است؛ یعنی کسانی که دین را بپذیرا می‌شوند، چون بن مایه پیام دین، پس از توحید، یکی عدالت است؛ «... ليقوم الناس بالقسط...» و دیگری به اختیار گذاشتن آدمیان در پذیرش دین «... لا اكره فی الدین...» و در این جا اصل سوم را نیز باید اضافه کرد، و آن عبارت است از اصل عقلانیت که به زعم نگارنده اصل عقلانیت بر دو اصل آزادی و عدالت پیشی گرفته است؛ و جای جای قرآن و احادیث پیامبر و اهل بیت (ع)، آدمیان را دعوت به تعقل کرده است. به گونه‌ای که بدترین نوع جانور در نزد خداوند انسان بی تعقل قلمداد گشته است. ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون؛ (سوره انفال، آیه ۲۲).

از این آیه مستفاد است که یکی از ارکان انسانیت انسان، اندیشه اوست. و ادیان در عرصه اندیشه انسان نازل گشته‌اند. و دین برای موجودات بی تعقل فرود نیامده است و انسان سفیه و مجنون تکلیف ندارد؛ چون مخاطب دین نمی‌باشد. بنابراین اندیشیدن انسان پیش از دین ورزی انسان است. و اندیشیدن یعنی در یک ایستگاه فکری توقف نکردن و همواره خود را به جلو بردن است و این بی توقفی هنگامی ممکن و میسر است که آزادی وجود داشته باشد. اگر سؤال شود منظور از آزادی در این جا چه می‌تواند باشد، پاسخ این است: رهایی از هر دگمی که بخواهد ما را به جزمیت وادارد و قلابه تقلید را به گردن انسان درآویزد. در این جا سازگاری دین با دموکراسی روشن می‌شود. چون یکی از پایه‌های دموکراسی اندیشه آزاد است، که چنین پایه‌ای اساس ایمان نیز می‌باشد. مرحوم شهید مطهری که آزادی را از حقوق مسلم آدمیان می‌داند می‌گوید: «آنچه بر خلاف اصول دموکراسی است ممانعت از چون و چرای دیگران، جلوگیری از اظهار عقیده و تفکر... و کشیدن دیوار آهنینی به دور کشور و حق اظهار نظر ندادن به متفکران و اندیشمندان است.»^{۱۶}

اصل حاکمیت مردمی از اصول مهم دموکراسی است و این به رسمیت شناختن یکی از حقوق طبیعی مردم است

دموکراسی شکلی از حکومت است و حکومت یک مقوله کاملاً عقلی و یا عرفی است و اصل حکومت و شکل آن یک مقوله وحیانی و دینی، چون مفاهیم نماز و روزه و حج نیست

و در جای دیگر می‌گوید:

«انسان در جمیع شئون حیاتی خود باید آزاد باشد یعنی سدی برای پیشروی و جولان او وجود نداشته باشد. سدی برای پرورش هیچیک از استعدادهای او در کار نباشد. یکی از مقدس‌ترین استعدادهایی که در بشر هست و شدیداً نیازمند به آزادی است، تفکر است... بلکه مهمترین قسمت از انسان که لازم است پرورش پیدا کند، تفکر است و قهراً چون این پرورش نیازمند به آزادی یعنی نبودن سد و مانع در جلوی تفکر است بنابراین انسان نیازمند به آزادی در تفکر است.»^{۱۷}

«امیرالمؤمنین (ع) با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد... آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند.»^{۱۸} از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاد می‌کند. تعیین آزادی حق انسان بما هو انسان است. حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها.»^{۱۹}

به نظر می‌رسد هر کس به روح کتاب و سنت آشنا باشد، گفته‌های فوق را به شفقتی در می‌یابد و جایی برای مناقشات نسبت به اصل آزادی به عنوان یک ارزش نمی‌یابد.

انسان که مدعی هستند گوهر دین با نظامهای دموکراتیک همخوانی ندارد و دموکراسی را کاملاً یک پدیده غربی می‌دانند و در قالبی دیگر حاکمیت دینی و یا ولایی را به جای حاکمیت ملی و مردمی می‌دانند، این دیدگاه یک نوع تحجر گزینشی و عقل گریزی به شمار می‌آید و دموکراسی یک قالب و روشی است برای حفظ ارزشهای انسانی و این که هر انسانی دارای حقوق ذاتی و فطری است. و این روشی است که خداوند در بیانی بلند در قالب وحی ریخته است:

«و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات...» ما امتیازدگان را گرمی داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا حمل کردیم، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم.^{۲۰}

در این آیه صحبت از کرامت آدمیان است و این کرامت به خاطر اندیشه‌ای است که در وجود او نهاده‌اند و با این اندیشه می‌تواند طبیعت را به تسخیر و تصرف در آورد. و از طایعات طبیعت بهره گیرد. و تسخیر طبیعت ملازم اندیشیدن انسان است و اندیشیدن کنار آزادی معنا می‌دهد. در دموکراسی صحبت از حقوق طبیعی و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش است و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش آنگاه محقق می‌شود که هر گونه سلطه بیرونی، خواه به شکل سیاسی و خواه به شکل غیر سیاسی، منتفی گردد. و نفی سلطه به گونه‌ای است که خداوند از پیامبران نیز این سلطه را منتفی می‌داند.

«لست علیهم بمسیطر»^{۲۱} «و ما انت علیهم بجبار»^{۲۲}

حضرت علی (ع) از یاران خود خواست:

در حومه زندگی خودشان اختیار دارند که کسی را قرار بدهند. خوب، برای صد سال بعدی که این آقایان هیچ نیستند، چه حقی دارند؟ شما چه حقی دارید که برای اولادتان و اولاد اولادتان که الان نیستند انتخاب کنید؟... جمهوری یک مطلب صحیحی است برای اینکه هر مملکتی وقتی قرار دادند خود این چهار و پنج سال، بعد از چهار پنج سال باز ثانیاً باید قرار دهند. منطقی آنست که کار دست خود ملت باشد.»

«ملت یک کسی را می‌آید انتخاب می‌کند، آن هم انتخاب آزاد می‌کند...»^{۳۴} به نظر می‌رسد مترقی‌ترین تئوری در دموکراسی سخنان فوق است و این اظهارات از سوی یک عالم آگاه و فقیه و فیلسوفی است که مدیریت یک جامعه اسلامی را عهده‌دار است و دغدغه دینی او فوق آنست که بخواهد سخنی را بر اسلام تحمیل کند.

دموکراسی شکلی از حکومت

ممکن است این تردید برای برخی خوانندگان پیش آید که دموکراسی به عنوان یک پدیده غربی نمی‌تواند ریشه در فرهنگ اسلامی داشته باشد. پاسخ این پرسش این است که: دموکراسی شکلی از حکومت است و حکومت یک مقوله کاملاً عقلی و یا عرفی است و اصل حکومت و شکل آن یک مقوله وحیانی و دینی، چون مفاهیم نماز و روزه و حج نیست. و حکومت یک پیوند اجتماعی و سیاسی است؛ که عقلاء و افراد جامعه اعتبار می‌کنند و با کسی، به عنوان حاکم، عقد قرار داد می‌بندند (بیعت). و این اصل پیش از اسلام وجود داشته و در اسلام تصویب گشته و در زمان پیامبر (ص) و خلفا معمول گردیده است. در ندای جدید این اصل ترقی کرده و به نام دموکراسی در فرهنگ سیاسی جامعه راه یافته است و این نوع حکومت بهترین روش برای جلوگیری از مفاسد قدرت و اعمال دیکتاتوری است به قول بریس:

«دموکراسی تنها شکل حکومت است که آزادیهای فردی را تأمین و به واسطه قانون اساسی، حقوق شهروندان را تضمین می‌کند. جان استوارت میل، بر همین پایه از دموکراسی جانبداری کرد. آزادی عقیده و بیان، مطبوعات و اجتماعات، برخی از حقوق این مهم تضمین شده مردم است. دموکراسی فرد را ارزشمند می‌شناسد و او را مطمئن می‌کند که فرصت مشارکت در ریشه جامعه را خواهد داشت. به عقیده لاول: «در دموکراسی کامل، هیچ کس شکایت نخواهد کرد که حرفش شنونده ندارد.»^{۳۵}

به نظر می‌رسد هیچ کدام از گفته‌های فوق تبیین و تعارضی با دین ندارد و اصل و اساس دین، بویژه اسلام، بر پایه کرامت و عزت آدمی است و هر چه که آدمی را از عزت و کرامت ساقط کند، با دین در تعارض است. دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت، خود در تکامل است و ناقدان دموکراسی در پی آن هستند که حقوق آدمیان را، حتی کسانی که در اقلیت هستند، به رسمیت شناسند و انسان بما هو انسان، هر کجا هست، رایش باید محترم باشد.

فلسفه جدید دموکراسی، اصول زیر را به عنوان اصول مسلم دموکراسی بر شمرده است:

- ۱) همه انسانها به قدر کافی عقل سلیم دارند تا به عنوان یک شهروند هوشمند نقش خود را ایفا کنند.
- ۲) انسان بنا به طبع، درست‌کار است و می‌توان از او انتظار داشت وظایف و تکالیف خود را به خوبی انجام دهد.
- ۳) میان مردم احساس قوی همبستگی وجود دارد.
- ۴) در میان مردم اراده عمومی مشترکی وجود دارد. تا آنجا که به اصل اخیر مربوط است، از لحاظ مصلحت باید وجود منافع گوناگون در

«بدان سان که رسم سخن گفتن یا جباران تاریخ است، با من سخن مگویند و آن چنان که از زورمندان خشمگین پروا می‌کنند، از من فاصله مگیرید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد شد.»^{۳۶}

در این سخنان روح دموکراسی و رهاسازی آدمیان از قدرتهای بیرونی و این که حاکمان برای ارایه خدمات هستند و نه تعیین تکلیف سیاسی، اعتقادی و فرهنگی نمایان است.

یکی از اهداف مهمی که در حاکمیت ملی دنبال می‌شود، نفی تمرکز قدرت و توزیع آن می‌باشد. در گذشته اگر شاهان و نخبگان و ولیعهدان بر مردم قدرت می‌راندند، در دموکراسی و حاکمیت ملی، این نوع حکومتها مشروع و مقبول نمی‌باشد و از روزگار منتسکیو در قرن هفدهم حکومتهای فردی و نخبه‌ای و اشرافی از مقبولیت افتاده است و حکومت قانونی آنست که همگان در آن شریک باشند. منتسکیو بر این باور بود، برای این که انسانها آزاد باشند باید قوای سه گانه را از هم جدا کرد. به دیگر سخن، یکی از راههای توزیع قدرت و ترویج آزادی و نفی دیکتاتوری تفکیک قوای سه گانه است. نظریه تفکیک قوا را اغلب به ارسطو نسبت می‌دهند که به سه وظیفه حکومت: مشورتی، اجرایی و قضایی اشاره کرده است.^{۳۷} این نظرات نه تنها با دین در تعارض نیست، بلکه این یک اصل قرآنی است که انسانها ناظر بر کردار حاکمان باشند؛ تا سمت و سوی سیاسی جامعه به ظلم نیانجامد و قرآن کریم جامعه ظلم گرفته را محکوم به فنا می‌داند. ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا، ما امتهای پیش از شما را، هنگامی که ظلم کردند، هلاک نمودیم. (یونس، آیه ۱۲)

واضح است که مبارزه باظلم یک اصل مسلم دینی و فریضه الهی است و ظلم آن جایی راه پیدا می‌کند که تمرکز قدرت وجود داشته باشد و از شعارهای محوری دین و دموکراسی نفی تمرکز قدرت است. و نفی تمرکز قدرت در گرو حاکمیت ملی و نظارت ملی است. امام خمینی که پایه گذار جمهوریت در ایران است و حاکمیت ملی را به رسمیت می‌شناسد در مورد دموکراسی می‌گوید:

«دموکراسی این است که آراء اکثریت معتبر است؛ اکثریت هر چند گفتند آرایشان معتبر است و لو به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید این به ضرر شماست، ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید ولی آنها نیستید.»^{۳۸}

در جای دیگر می‌گوید:

«اینجا آرای ملت حکومت می‌کند اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و ارگانهای ملت تعیین می‌کند و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد.»^{۳۹}

نامبرده در رابطه با تعیین سرنوشت هر جامعه و ملتی به دست خودش می‌گوید:

«ملت حق ندارد که یک رژیم را برای آینده‌ها اختیار کند، یعنی امروز همه مقررات مملکت به دست خود مردم باید اداره بشود.»^{۴۰}

درباره این که در حاکمیت ملی اصل بر این است که هر نسلی خود، سرنوشت خویش را معین کند و برای آیندگان حق تصمیم‌گیری ندارد، می‌گوید:

«... ما فرض می‌کنیم که... تمام ملت جمع شده‌اند و یک کسی از برای خودشان مثلاً سلطان قرار داده‌اند. اختیار دارند مردم یک کسی را انتخاب کنند، انتخاب کردند. خوب، این ملتی که حالا هستند حق دارند،

برای
ما چه
تختاب
ملکتی
از ثانیاً
ب آزاد
مختار
است
و فوق
می به
باشد
ست و
شکل
ست و
جامعه
(مت)
زمان
ترقی
و این
عمل
و به
وارت
بیان
ست
صحت
اسی
دین
ست
ست
فغان
در
ست
سی
یک
ست
به
در

جامعه بصراحت به رسمیت شناخته شود. بنابراین دموکراسی مسئله توازن اجتماعی است و اندیشه‌های مسلط هدف دموکراسی در هر زمان معینی نمایانگر توازن منافع است.

رودی و همکاران، ضمن تأکید بر اینکه دموکراسی به عنوان یک نظام حکومتی نمی‌تواند از اصول فلسفه دموکراسی چشم پوشی کند، این اصول را چنین بر شمرده‌اند:

- (۱) پیروی انسان از عقل و منطق؛ (۲) پیروی انسان از اخلاق؛ (۳) برابری انسانها؛ (۴) توانایی پیشرفت مادی و معنوی؛ (۵) مطلوبیت حکومت مردم؛ (۶) اصل آزادی^{۲۱}

نقد دموکراسی

طبیعی است که نظام دموکراسی، چون نظامهای دیگر سیاسی مورد نقد قرار گیرد. هرودت مورخ بزرگ یونانی، دموکراسی یونانی را حکومت توده جاهل و خودخواه و تهیدست می‌دانست و بر آن بود که مردم، نیازمند حمایت و ارشاد پادشاهانند.

دانای یونان، افلاطون، بر این عقیده بود که دموکراسی چیزی جز فریب مردم نیست زیرا رهبران حکومت چیزهایی را به مردم می‌گویند که مورد علاقه شان است و نه مورد نیازشان. به نظر افلاطون، دموکراسی بهترین نوع حکومت در بین بدترین انواع حکومتها است. ارسطو حکومت دموکراسی را حکومت تهیدستان می‌دانست و بر این اعتقاد بود که در حکومت مردمی، نخبگان و اهل فضیلت به حاکمیت نمی‌رسند. ارسطو برای اینکه حد اعتدال را در پیش گیرد، حکومت طبقات متوسط جامعه را بهترین نوع حکومت می‌دانست؛ زیرا از افراط و تفریط به دور است، و حتی سیسرون سیاست‌مدار معروف رومی، دموکراسی ناب را موجب تباهی در زندگی سیاسی می‌دانست و خواهان ترکیبی از عناصر مونارشیه، اریستوکراسی و دموکراسی به عنوان بهترین حکومت بود.^{۲۲}

نقد دموکراسی تنها در میان رومیان و یونانیان مطرح نبوده است، در قرون جدید میان روشنفکران غربی نیز نقد بر دموکراسی همچنان ادامه داشت. توماس هابز^{۲۳} در قرن هفدهم بر این باور بود که حکومت مونارشیه و یا پادشاهی از دموکراسی بهتر است چرا که در حکومت مردمی اگر بخواهد اراده مردم عملی شود، غیر ممکن است و مردم بوسه‌سینه سیاست‌بازان فریفته می‌شوند.

از دیگر ناقدان مهم دموکراسی یکی هگل و پس از او مارکس و انگلس بودند که حکومت دموکراسی را نوعی حکومت سرزبانه داری می‌دانستند و نهادهای اجتماعی چون احزاب، و حق رأی عمومی و انتخابات را سرپوشی برای نظام حاکم می‌دانستند.^{۲۴}

طبیعی است نظامهای سیاسی که بشر تا به حال تجربه کرده است از حاکمیت سیاسی دولت شهرهای یونان تا حاکمیت لیبرال دموکراسی امروز، کم نبوده است و هیچ نظام سیاسی بی عیب و نقص و خالی از نقد نخواهد بود. آن چه که مهم است این است که با چه روشی می‌توان جلوی تمرکز قدرت و در نتیجه مقاسد آن را گرفت، به تعبیر جان لاک هر چند انسانهای شریف و اهل فضیلت به قدرت برسند ولی امکان فساد در آنان منتفی نیست و قدرت بنفسه فساد آور است و قدرت مطلق فساد مطلق به بار می‌آورد. لهذا دو عامل است که می‌تواند جلوی مقاسد قدرت را بگیرد؛ یکی عامل درونی که عبارت باشد از تقوی، ایمان و عدالت نفسانی و دیگر عامل بیرونی که عبارت از نظارت همگان است؛ می‌تواند جلوی فساد قدرت را بگیرد. شک نیست که دموکراسی، به معنای جدید آن، در کنترل عوامل و اهرمهای قدرت به عنوان عوامل بیرونی مؤثر بوده

است و در مقایسه با رژیمهای تک حزبی و توتالیتر و اقتدار طلب، آزادی و آسایش بیشتری برای شهروندان داشته است.

بنابراین دین و دموکراسی از این جهت همسو است که هر دو مانع تمرکز قدرت و مخالف سلطه حاکمان بی پریش بر انسانها هستند و در نظام دینی و دموکراسی و حاکمیت مطلق و اعمال قدرت وجود ندارد و مشروعیت حکومتها با خواست و اراده و انتخاب مردم است، و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از این اصل - حاکمیت مردم - به صراحت یاد شده است:

«حق حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.» (اصل ۵۶ قانون اساسی)

یادداشتها:

۱. برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب «دموکراسی چیست؟» اثر دیوید بیتهام و کوین بویل ترجمه آقای شهرام نقش تبریزی، از انتشارات یونسکو.
۲. همان جا، ص ۲۲.
۳. نظریه‌های دولته اندرو وینستنت ترجمه آقای دکتر حسین بشیریه، نشر نی، ص ۱۷۲.
۴. تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس، سون اریک لیلمان، مترجم سعید مقدم، نشر دانش ایران، ص ۲۶.
۵. دموکراسی و تحدید قدرت، دکتر حشمت ا...، عاملی، ص ۷.
۶. جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف سیاسی انگلیسی از نظریه پردازان عمده آزادی و دموکراسی بود.
۷. صحیفه نوره ج ۲، ص ۲۳۰.
۸. سیاست ارسطو، ترجمه‌های حمید عنایت.
۹. دموکراسی برای همه بشیریه، ۵۲.
۱۰. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ص ۲۸۵.
۱۱. نهج البلاغه، کلام ۲۴.
۱۲. بنگرید: اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، دکتر حاتم قلذری، ص ۳۱، انتشارات سمت.
۱۳. سوره حجرات، ۱۷.
۱۴. تفکر نوین سیاسی اسلام، حمید عنایت، ص ۱۶۸، از انتشارات امیر کبیر.
۱۵. همان جا، ص ۱۷۰.
۱۶. Richard Bulli به نقل از کتاب اسلام و دموکراسی، ص ۳۲.
۱۷. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۴، قسمت پلورقی.
۱۸. پیرامون جمهوری اسلامی، ۸۱، انتشارات صدرا.
۱۹. جاذبه و واقعه علی، ص ۱۴۳.
۲۰. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۲.
۲۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۲۲. غاشیه، آیه ۲۲.
۲۳. ق، آیه ۲۴.
۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.
۲۵. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ۳۴۲.
۲۶. صحیفه نوره، ج ۸، ص ۲۳۷.
۲۷. همان جلد، ص ۱۴، ص ۱۰۹.
۲۸. همان جلد، ص ۵، ص ۱۰۵.
۲۹. همان جلد، ص ۸، ص ۱۳۷.
۳۰. بنیادهای علم سیاست، ص ۳۰۱.
۳۱. همان جلد، ص ۳۹۹.
۳۲. بنگرید: حسین بشیریه، درسهای دموکراسی برای همه، ص ۱۹۷.
۳۳. توماس هابز (۱۶۳۹-۱۶۸۸) بر این باور است که حالت طبیعی انسان یک آشفته و هرج و مرج است و برای فرار از این حالت ناچار است به حاکمان آن دهد و دولت یک قدرت نامحدود است و عقل سلیم حکم می‌کند که فرد اطاعت بی چون و چرا از دولت داشته باشد.
۳۴. برای اطلاعات بیشتر در مورد نقد بر دموکراسی رجوع شود به رساله‌های به کتاب دموکراسی برای همه از آقای بشیریه و تاریخ فلسفه سیاسی غرب از عبدالرحمن عالم.